أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در تتمه‌ی فرمایشاتشان به عنوان بصری می‌فرمایند كه «وَ لَا یدَعُ أَیامَهُ بَاطِلًا» یعنی روزگار خود را به بطالت نباید بگذراند، پس از اینكه فرمودند در مطلب خودش به دنبال تفاخر و تكاثر نباید باشد. نباید فخر به دیگران بفروشد در عملی كه انجام می‌دهد و نباید نسبت به كارهایی كه می‌كند مباهات كند، كه ما این كارها را انجام می‌دهیم و این كارها را می‌كنیم؛ و یا اینكه آنچه را كه در دست مردم هست از نعمت‌های الهی، به خاطر عزت و بزرگ‌منشی و به خاطر استعلاء (برتری جویی بر دیگران) نخواهد.

 كه راجع به این فقرات خدمت رفقا صحبت شد و عرض شد منظور امام صادق علیه‌السّلام این نیست كه آن چه را كه در اختیار مردم هست از معاصی و از امور حرام بین و روشن، این آنها را بخواهد و دلیلی ندارد. شخص دزد و سارق آن چه را كه به دست آورده است، حرام است. حالا امام كه نمی‌فرمایند بر اینكه این شخص آنچه را كه در دست این سارق رسیده و به دست این دزد اندوخته شده است، آنها را بخواهد، این معنا ندارد. یا اینكه فرض كنید كه اگر شخصی از روش حرامی به یك مالی رسیده است، مثلا قضاوت به حرام كرده است و مالی به دست آورده است؛ در قضاوت رشوه گرفته است و حكم را به نحوی به طرف یكی از دو طرف جاری كرده است، این مال سُحت است و حرام. معنا ندارد كه امام صادق علیه‌السّلام بفرماید كه انسان دنبال یك چنین چیزهایی برود، خب تفاخر و تكاثر اصلًا در آن معنا ندارد. آن از اصل حرام است و جهنم است و عقاب الهی و از اصل موجب خسران است و بدبختی و مخالفت با حكم ظاهری و بتّی شرعی.

 یا اینكه فرض كنید شخصی به واسطه‌ی قهر و غلبه و ظلم بر افراد و قتل و تهمت بر افراد و اقران خودش به یك منصبی می‌رسد، مانند حكام و پادشاهان كه از هیچ تهمتی برای رسیدن به مطلوب دریغ ندارند و از هیچ قتلی و از بین بردن افراد سر راه خودشان، ابایی ندارند. حالا امام بفرماید سالك نباید یك هم‌چنین ادعایی بكند، این خیلی بی‌معناست و هیچ توجیهی برای این مطلب نیست. فرض كنید كه یكی مانند مغول یا چنگیز یا همین حُكّام ظالم مثل تیمور و امثال ذلك كه اینها بنای حكومتشان بر سفك دماء و از بین بردن افراد و قتل و غارت و وحشی‌گری و از بین بردن اعراض و نوامیس مردم استوار بوده است، حالا امام بفرماید كه انسان یك هم‌چنین حكومتی را نباید تقاضا كند. خب بفرمایید شما تقاضا هم بكنید تا ببینید چه گیرتان می‌آید، ایرادی ندارد.

 بلكه مقصود امام علیه‌السّلام در این گونه موارد، آن موقعیت‌هایی است كه یك صورت ظاهر شرعی دارد. یعنی فرض كنید كه شخص از راه حلال رفته و به مال و منالی رسیده است؛ خب انسان تقاضا كند ای‌

 كاش من هم جای این بودم كه به یك چنین مالی دسترسی پیدا می‌كردم، این غلط است. یا اینكه شخص از راه صحیح به یك منصبی رسیده و به یك موقعیتی رسیده و مرد دانشمندی بوده است و در حرفه و مهنه خودش سرآمد بوده؛ حالا او را رئیس یك سازمانی كرده‌اند، رئیس یك بیمارستانی كرده‌اند، رئیس یك دانشگاهی كرده‌اند، رئیس یك حوزه‌ای كرده‌اند، رئیس یك مجمعی كرده‌اند، رئیس یك جای تجارتی كرده‌اند، رئیس یك مدیریتی كرده‌اند كه رسیدن به آنجا از نظر ظاهر اشكال ندارد. امام می‌فرماید دنبال این نباید بروی. باید بالاتر از این فكر كنی و به بالاتر از این بیندیشی. ای كاش به جای او بودم یعنی چه؟ برو خدا را شكر كن كه به جای او نیستی و این همه وزر و وبال دامن تو را نخواهد گرفت. دو روز در این دنیا می‌توانی در این مناصب بمانی، روز سوم را چه می‌كنی؟ روز سوم را چگونه می‌توانی به سر بیاوری؟ یا اینكه انسان به یك مرتبه‌ی علمی ...

 در مقدمه كتاب توحید علمی، مرحوم آقا در احوالات مرحوم آسید احمد كربلایی می‌فرمایند كه ایشان در یك مرتبه‌ای بود كه شبهه مرجعیت ایشان پس از مرحوم میرزای شیرازی (میرزای دوم) مطرح بود. یعنی از نظر علمی ایشان در یك هم‌چنین حدی بود. در عین حال اهل توحید بود و اهل عرفان بود و آن مرام و ممشای حوزوی خود را در مسائل توحیدی پیاده می‌كرد و این خیلی مسئله مهمی است، ها!

 آنچه كه امروز و جلسات دیگر می‌خواهیم به آن بپردازیم این نكته است كه، چطور می‌شود انسان راه خدا را برود بدون خدا و چطور می‌شود انسان راه خدا را با خدا برود؟ همان راه خدا را می‌رود، ولی هیچ از خدا در آن راه خبری نیست. همان عمل را انجام می‌دهد، ولی در آن عمل خدایی وجود ندارد. ضمیر او از اتصال به مبدأ تُهی است، سرّ او از اتصال به توحید خالی است. خدا می‌گوید، ولی در این خدای او شیطان نهفته است. نماز می‌خواند، ولی در این نماز به بت‌های درونی و هواهای خود سجده می‌كند. در محراب و منبر به تبلیغ دین اشتغال دارد، ولی تمام این تبلیغات برای بزرگداشت خود و شخصیت خود توجیه شده است.

 مرحوم كربلایی عارف نامداری بود كه اشتغالش را به علوم آل محمد صلّی اللَه علیه و آله در راستای تحقیق اهداف اهل بیت علیهم‌السلام به كار گرفته بود. و این نكته امتیاز بین ایشان و بین سایر افرادی بود كه كم و بیش در این جلسات از آنها صحبت شد. این مرد وقتی‌كه برای او شبهه مرجعیت می‌خواهد پیش بیاید یك همچنین شخصیتی می‌فرماید اگر قرار است كه شخصی به واسطه مرجعیت به جهنم برود، مَن بِه الكِفَایة بحمداللَه موجود است. یعنی به واسطه‌ی مرجعیت و گرفتاری به امور كاذب دینی مردم و نه امور حقیقی‌شان، و اشتغال كاذب و انصراف از خود، اشتغال به امور دینی به بهای از دست دادن امكانات خود و اوقات خود و اتصال خود و پرداختن به خود، این راهی جز جهنم نیست.

 خیلی عجیب است كه چطور انسان می‌تواند با حفظ موقعیت‌های اجتماعی آن واقعیت را برای خود لحاظ كند و چطور انسان به واسطه اعتبارات اجتماعی، آن حقیقت و واقعیت را از خود نفی كند و از خود سلب كند! خیلی ما باید حواسمان را جمع كنیم‌ها و خیلی باید مواظب باشیم. كه اشتغال به امور دنیا یعنی اموری كه در این دنیا واقع می‌شود؛ نه این‌كه مقصود از امور دنیا، امور لهو و لعب و تفاخر و تكاثر و امثال ذلك باشد، بلكه آنچه را كه در این دنیا خدای متعال از باب تكلیف و وظیفه برای هر شخصی مقرر كرده است، این‌

 اشتغال ما را از آن حقیقت باز ندارد و از آن واقعیت باز ندارد.

 مقصود امام صادق علیه‌السّلام در این عبارات عجیب و غریب این نكته است كه به ما هشدار دهد كه چگونه اشتغال به امور دنیا حتی اموری كه ممدوح است، اموری كه از نظر ظاهر ایرادی به آن نیست، اموری كه از نظر ظاهر قابل توجیه است، صبغه و لون الهی دارد، رنگ الهی دارد، به هر كس كه بگویند می‌پسندد و تمجید و تحسین می‌كند، چطور در نفسِ اشتغال به دنیا انسان از خدا غافل است و هیچ بهره‌ای ندارد.

 من یك مثالی را برای رفقا خیلی زدم و خیلی می‌زنم و الان هم این را می‌گویم و چندی پیش هم عرض كردم. خب انسان از این وسایلی كه می‌خواهد استفاده كند، این وسایلی كه امروزه به دست می‌آید، كشف می‌كنند، اختراع می‌كنند، درست می‌كنند. تمام اینها برای چیست؟ برای خدمت به اهداف و امور و مایحتاج انسان است كه در اینجا انسان به كار ببرد. یكی از این وسایل فرض كنید كه وسیله سواری است، ماشین سواری است. انسان ماشین را می‌گیرد، وسیله سواری و نقلیه را می‌گیرد برای اینكه به كار و حاجتش برسد. حالا همین وسیله سواری انسان را در دام خودش گرفتار می‌كند؛ نشسته می‌خواهد یك استراحتی بكند، یك دفعه زن و بچه می‌گویند آقا ما را اینجا ببر! حالا كه ماشین گرفتید پس در آنجا هم شركت كنید؛ حالا كه ماشین دارید، پس بروید در آن جشن هم شركت كنید؛ حالا كه ماشین داریم پس یك مسافرت دو روزه هم برویم. می‌گوید بابا صبر كن! خسته‌ام، بگذار [استراحت كنم. می‌گویند] نه نمی‌شود! حالا كه ماشین داریم دیگر چه عذری داری؟ دیگر چه بهانه‌ای می‌توانی بیاوری؟ درست! همین ماشین انسان را از خود می‌گیرد و به خود مبتلا می‌كند، درحالی‌كه ماشین یك وسیله‌ی نقلیه است.

 یكی از همین چیزها، همین موبایل است، همین تلفن‌های موبایل. این وسیله خیلی وسیله‌ی خوبی است. انسان در خیلی از اوقات دسترسی به تلفن ندارد و نیاز دارد. ولی همین كه موبایل در جیب انسان می‌آید، انسان مانند آدم‌های معتاد و هرویینی می‌شود، مثل این معتادها، معتاد خود موبایل می‌شود، هر كسی زنگ می‌زند فوری گوشی را بر می‌دارد. حالا اگر كه بنده خدا می‌رفت یك جایی، كاری نداشت دیگر، از یك مسافتی می‌رود به جای دیگر می‌خواهد برسد، در ماشین كه تلفن نیست، راحت برای خودش می‌رود، در افكار خودش، در حال خودش، در سكوت و آرامش خودش، اما تا صدای موبایل بلند می‌شود یك دفعه از آن طرف خط یك نفر تلفن می‌كند و همه اعصاب این را به هم می‌ریزد. خب این چه وسیله‌ای شد؟ حالا خدا نكند كه انسان این وسیله موبایل را خاموش بكند، باید بیاید حساب و جواب بدهد. آقا موبایلتان خاموش بود، چه شده، چه قضیه‌ای هست و دیگر ... خب تا همین حد دیگر مطلب را نگه داریم و آن آقایانی كه مبتلا هستند، خودشان بهتر می‌دانند. این موبایل یك وسیله‌ای برای ابتلاء شده است.

 به قول یكی از دوستان مرحوم آقا كه می‌گفت رفتیم فلان وسیله را بخریم، فلان وسیله ما را خرید. انسان می‌رود موبایل بخرد، موبایل او را می‌خرد. یعنی چه؟ یعنی تمام زندگی او را در اختیار خودش قرار می‌دهد. موقع نماز همین كه می‌خواهد نماز بخواند، موبایل زنگ می‌زند. زنگ زدن همان و فوت نماز همان.

 درست! حالا متوجه شدید! تا می‌خواهد به یك مطلب گوش بدهد، می‌آید جلو و نیم ساعت صحبت می‌كند؛ همین كه می‌خواهد مطلب را بشنود، یك‌دفعه موبایل زنگ می‌زند، بر ندارد باید الك و فلك و ...، بر دارد همه مطالبی كه به گوشش رسیده همه از دست می‌رود. انسان با خاطر ناآرام كه نمی‌تواند چیزی بفهمد. با خاطر مشوش كه چیزی در ذهنش نمی‌رود. پس این خودش می‌شود یك بلا برای انسان، بلا!

 این كه من خدمت رفقا عرض می‌كنم ما باید برای هر چیزی یك فرهنگ خاص خودش را داشته باشیم، برای همین است‌ها! این وسایل امروزی یا غیر امروزی را به جای اینكه انسان در راستای اهداف و تكامل خودش به كار بگیرد، خود این‌ها می‌آیند و بلای برای آرامش انسان و بلای برای آسایش انسان و بلای برای حركت انسان می‌شوند و حركت انسان را متوقف می‌كنند و آرامش انسان را متوقف می‌كنند.

 یادم هست در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه حالا ما این حرف‌هایی كه می‌زنیم، خب ما مثل رفقا در همین جمع دوستانه و محفل انس این مطلب را می‌گوییم و بنده مسایلی را در زمان مرحوم آقا در كنار مرحوم آقا دیدم. آن مرد بزرگ و آن رجل الهی با آن وقتی‌كه داشت و با آن موقعیتی كه داشت، بعضی از افراد از شهرستان‌ها می‌آمدند برای دیدن ایشان و ایشان مشغول صحبت با آنها و اختلاط با آنها و گرم گرفتن با آن‌ها می‌شد كه یك مرتبه تلفن زنگ می‌زد. چه شد؟! شریك این آقا چای فروش در طهران است و ایشان شماره تلفن این آقا را داده و تلفن می‌زند. از جلوی مرحوم آقا بلند می‌شد و می‌رفت و جواب شریكش را بدهد. التفات می‌كنید كار به كجا باید برسد! و ایشان هم چیزی نمی‌گفتند. آقا بفرمایید، بفرمایید خب تلفن كردند، جواب بدهید.

 گاهی اوقات مسئله بالاتر از این بود. در بین صحبت از آقا اجازه می‌گرفت؛ چون با فلان شخص قرار دارد، بلند می‌شد و می‌رفت و تلفن می‌زد. آقا اجازه می‌فرمایید یك تلفن من بزنم. این قضیه چیست؟ حساب است دیگر. آن وقت ما توقع داریم كه راهی هم به پیش ببریم، توقع داریم كه قدمی هم برداریم. درست!

 اینجاست كه بزرگان بر این نكته تأكید می‌كنند كه برای سالك راه خدا، نباید این ابزار به صورت دام و شبكه قرار بگیرد و بلكه انسان باید شبكه‌ها را به دست بگیرد و دام را باید به دست بگیرد و خودش در این دام نباید بیافتد، خودش در این شبكه نباید قرار بگیرد. وسیله دارد، باید آن وسیله را در راه خودش مصرف بكند. اگر یك ماه هم این وسیله در گاراژ است، بماند. آنجا من نمی‌خواهم بروم یا با وسیله نمی‌خواهم بروم. وسیله داریم، صد تا هم داریم ولی من نمی‌خواهم استفاده كنم. موبایل دارد و نمی‌خواهد بردارد، نباید بردارد. مگر دلیل بر این است كه هر كسی كه موبایل دارد، در هر وقتی بتواند بردارد. در بسیاری از اوقات انسان در عالم ذهن مشغول به افكاری است كه نباید آن افكار را از دست بدهد.

 یك وقت من در همین حدود یك ماه پیش در مشهد مشرف بودم، مشغول نوشتن همین رساله‌ی اربعین كه إن‌شاءاللَه به زودی لولا البدا البته، از طبع خارج بشود و رفقا نسبت به مسائلش اطلاع پیدا بكنند. در این رساله صحبت بر این است كه اربعین فقط اختصاص به سیدالشهداء علیه‌السّلام دارد و البته این مسئله در زمان‌های سابق هم نبوده است. یعنی علمای سابق به مسئله‌ی اربعین اصلًا توجهی نداشتند و این از حدود صد، صد و پنجاه سال پیش به این طرف رسم شده و متأسفانه خود اهل علم بیش از همه‌ی افراد بر این مسئله‌

 پافشاری دارند.

 مسئله اربعین یك بدعت اسلامی است كه در شیعه به وجود آمده است و ما اربعین نداریم. مرده كه مرده، خدا رحمتش كند، یك فاتحه بخوان و تمام شد و رفت. آن‌چه كه ما در شیعه باید به آن تمسك كنیم، احیای ذكر اهل بیت است نه احیای ذكر پدر و پدر بزرگمان و فلان خواننده و فلان موسیقی‌دان و فلان شخص ... این حرف‌ها نیست. ما در فرهنگ شیعه این مطالب را نداریم. در فرهنگ شیعه این است كه رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمودند شیعه و سنی سه روز مجلس ترحیم‌[[1]](#footnote-1) آن هم نه بزرگداشت، بگیرند. تجلیل را هم می‌گویند بزرگداشت. مجلس تجلیل ما در اسلام نداریم و ما مجلس ترحیم داریم. رفته آن طرف هشتش گروی هشتادش است، باید برایش طلب مغفرت كرد، حمد و توحید خواند. یال و كوپال و درجه و منصب و مدیر فلان اداره و وزیر و این حرف‌ها به درد آن دنیایش نمی‌خورد. ما چرا خودمان را بدبخت سایر افراد بكنیم و دنیای خودمان را خراب بكنیم. او رفته دارد حساب و كتاب خودش را در آنجا پس می‌دهد، حالا بگوییم یال و كوپال داشته، وزیر بوده است! خب بوده كه بوده، چقدر كارش برای خدا بوده است؟ آیا در وقتی كه در میز ریاستش می‌نشست به خدا فكر می‌كرد یا به موقعیت خودش فكر می‌كرد؟ باید راجع به این مسئله ما در مجالس ترحیم صحبت كنیم. نه اینكه آقا این بوده است و این بوده است و چه بوده است و آن واعظ هم كه می‌رود بالای منبر تمام اول و آخر مطالب در همین قضایا می‌گذرد. و اگر حق مطلب را اداء نكند مورد بی لطفی و بی‌مهری صاحبان عزا واقع می‌شود و دیگر او را برای مجالس بعد دعوت نمی‌كنند و او هم هر چه بتواند در این موقع سنگ تمام می‌گذارد. تمام این‌ها برخلاف شرع است.

 ما در شرع مجلس ترحیم داریم. یعنی مجلسی قرار بدهید و بروید طلب مغفرت كنید، حمد بخوانید. او الان به چه احتیاج دارد؟ به تعریف‌هایی كه من بالای منبر از او می‌كنم یا به آن حمدی كه دستور داریم كه طبقی از نور می‌شود و برای او ملائكه می‌برند؟ به كدام یك از اینها نیاز دارد؟ ما به كجا داریم می‌رویم؟

 امروزه در شیعه بسیاری از مسایل و سُنن بر خلاف سنت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله انجام می‌شود. مسئله اربعین سابقه ندارد. بیش از دویست و شصت و پنج سال دوران امامت ائمه علیهم‌السلام بود، آیا یك مورد در روایات داریم ائمه گفته باشند برای مرده‌هایتان اربعین بگیرید. آقا دویست و شصت و پنج سال یك هفته و یك ماه نیست. بیش از دو قرن و نیم دوران خلافت الهی ائمه علیهم‌السلام بوده است. یك مورد داریم امام رضا علیه‌السّلام به كسی فرموده باشد برو برای پدرت اربعین بگیر؟ هر روز هم یكی می‌مرده است، مسئله مرگ و میر هر روز بوده است. یا كسی خاله‌اش می‌مرده است یا عمه‌اش می‌مرده است، از اصحاب می‌مردند، پدرش می‌مرده است. این طور نبوده كه هر صد سال كه بگذرد یكی بمیرد.

 مبتلی‌به ترین مسئله در زمان ائمه علیهم‌السلام همین مسئله مرگ و میر بوده است. افراد فوت می‌كردند، از اصحاب فوت می‌كردند. نه تنها برای اصحاب، یك مورد داریم ائمه علیهم‌السلام گفته باشند برای پدرمان‌

 اربعین بگیرید؟! موسی بن جعفر علیهماالسلام فرموده باشد كه برای پدرم امام صادق علیه‌السّلام اربعین بگیرید. بوده است؟ برای أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام بوده است؟ برای خود رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله بوده است؟ كجا بوده است؟ پس ما این اربعین را از كجا درآوردیم؟ برای چه آخر؟ اگر یك شخص از مخالفین ما از برادران اهل سنت بیاید بگوید این مجالسی كه شما تشكیل می‌دهید به گفته خودتان، آیا در كتب اهل بیت شما هست یا نه، چه جوابی داریم بگوییم؟ می‌گوییم خب به خاطر طلب رجاء است و به خاطر ثوابش. می‌گوید خب در هفتاد روز بگیرید، چرا می‌خواهید در اربعین بگیرید؟ سر بیست روز بگیرید.

 پس بنابراین مسئله اربعین فقط اختصاص به سیدالشهداء علیه‌السّلام دارد. رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمودند: سه روز ترحیم، والسلام.

 پدر ما فرمودند چون رسول خدا فرموده و سنت بر سه روز است، شما هم برای من سه روز باید بگیرید، آن هم در منزل. نه از یال و كوپال و نه از كتاب و ... و اینها را همه برای من فرمودند. نه از كتاب‌های من بگویید، نه از نمی‌دانم چند نفر شاگرد دارد و چند نفر مرید دارد، فقط در آنجا منبری هم صحبت نكند، فقط روضه سیدالشهداء علیه‌السّلام و قرآن همین!

 . این را می‌گویند مرد الهی! به خود من وصیت فرمودند در بیمارستان كه بودند. سه روز عزا می‌گیرید، ترحیم آن هم نه عزا، ترحیم، حالا بقیه‌اش بماند، و بعد از سه روز دیگر تمام، تمام. سال هم نباید بگیرید. ایشان فرمودند: سال نباید بگیرید. و در خصوص اربعین هم فرمودند: این بدعت است و جایز نیست كسی این كار را انجام بدهد و ما هم نگرفتیم.

 من داشتم در مشهد راجع به این قضیه می‌نوشتم، یك مرتبه در باز شد و یك نفر آمد و گفت فلانی این مسئله اتفاق افتاده است. تا این مطلب را گفت یك چیزی در ذهنم بود و رفت كه رفت. گفتم مگر من نگفتم وقتی در اتاق كار و مطالعه هستم، كسی حتی در نباید بزند. گفتم مگر من نگفتم وقتی در اتاق كار هستم، هر كسی آمد بگویید نیست. من دیگر در آنجا كأنه در منزل نیستم. چرا؟ چون انسان احتیاج به آرامش دارد. خب هیچی تمام شد و مطلب از دست رفت. حالا كی دوباره آن قضیه برگردد، آن چیزی كه در ذهن بوده، دوباره در روال خودش پیدا بشود و برگردد یا بر نگردد! حالا انسان آمده با همین ابزار و آلات، آسایش خودش را، فكر خودش را، همه چیز خودش را از بین برده است. این كه نشد كار.

 خدا رحمت كند یكی از اطباء قدیم كه مرحوم آقا و ما پیش او می‌رفتیم، مرحوم دكتر ناصر اتفاق بود. از اطباء بسیار مشهور بود كه در همین طهران بود. ما برای ناراحتی‌های معده پیش او می‌رفتیم. ایشان هم همین‌طور ناراحتی قلب و داخلی و عروق داشتند و پیش او می‌رفتند. و او خیلی آدم عجیبی بود و وقتی چشم ایشان به مرحوم آقا می‌افتاد، انگار اصلًا دیگر مریضی ندارد مریض‌هایش هم از هفت، هشت و ده تا بیشتر تجاوز نمی‌كردند یعنی بیشتر آنها می‌دانستند با این‌كه خیلی می‌آمدند. یك مرتبه یادم هست با مرحوم آقا رفتیم در مطب ایشان، چهار ساعت ایشان شروع كرد به صحبت كردن. یعنی از ساعت هشت تا ساعت دوازده ایشان صحبت می‌كرد. حالا این مریض‌های بیچاره همین طور ماندند آنجا. بعد آخر آقا را معاینه كرد و آمد بیرون و گفت: خب من خسته شده‌ام! رفت طبقه بالا و گرفت خوابید. بروید فردا بیایید.

 ایشان از اطباء جهانی بود و حرف‌های خوبی می‌زد. خب حرف‌های قابل تأملی هم داشت. یكی از

 حرف‌هایی كه آن روز می‌زد این بود كه آقا ما آمدیم یك حلبی را خریدیم، رفتیم خودمان را در آن گرفتار كردیم. به ماشین می‌گفت حلبی. یك حلبی خریدیم و خودمان را گرفتار كردیم و همین‌طور داریم دور طهران می‌چرخیم و زندگی و همه چیزمان را [گرفته است.] راجع به اكتشافات و اختراعات و مسائل روزمره امروزی داشت انتقاد می‌كرد. یك مسئله این بود كه ما با دست خودمان، آرامش خودمان، این شخصی كه باید قدم بزند و راه برود و ورزش كند، این آمده به جای این سوار ماشین می‌شود. این شخصی كه الان باید در منزل بنشیند و احتیاج به آرامش دارد خیلی حرف‌های خوبی می‌زد، بسیار حرف‌های خوبی بود، همین حرف‌هایی كه ما داریم می‌زنیم دیگر فكرش احتیاج به آرامش دارد، از سر كار برگشته است، یك‌دفعه زن و بچه می‌گویند آقا ما را ببر پارك. اسم ماشین را گذاشته بود حلبی. می‌گفت حلبی گرفتیم و خودمان را در آن حلبی محبوس كردیم و در سرما و گرما هی دور خودمان می‌چرخیم، عمر خودمان را تلف می‌كنیم.

 خب حالا اینها را به عنوان مقدمه و حواشی ما ذكر كردیم. البته نه اینكه اینها حواشی هست بلكه همه‌ی اینها اصل است و روی همه‌ی اینها باید توجه كرد و انسان متوجه بشود و حقیقت خودش را باز یابد و از نقصان‌ها و كوتاهی‌ها جلوگیری كند.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند كه یك سالك راه خدا كه این عمرش را خدای متعال به عنوان امانت آمده به دست او سپرده است، نباید در مواردی بگذارند كه خدا برای او تقدیر نكرده است. آرزوی مطالبی را بكند كه خداوند برای او تقدیر نكرده است، نه اینكه حرام باشد؛ آنكه حرام است اصلًا بحثی نیست. خواستِ مسائلی را داشته باشد كه خدای متعال برای او تقدیر نكرده است و برای او این‌ها را به وجود نیاورده است.

 بعد امام می‌فرماید: و لا یدع أیامه باطلا؛ روزگار خود را به بطالت نباید بگذراند. این عبارت یعنی چه؟ طبعاً با توجه به مطالب گذشته رفقا حقیقت این عبارت دیگر دستشان آمده است و مقصود امام علیه‌السّلام را همه متوجه می‌شویم كه ایام چگونه به بطالت نباید بگذرد. كأنَّ می‌توان نتیجه گرفت كه این عبارت می‌تواند ماحصل و معلول و نتیجه آن دو عبارت قبل باشد. یعنی كسی كه دنیا را برای تفاخر و تكاثر نخواهد، و آن چه را كه در دست مردم است به عنوان بزرگ منشی و عزت طلبی، آن را طلب نكند؛ طبعاً دنیای او دیگر به بطالت نخواهد گذشت. اما اگر یك قدری در این زمینه توضیح داده بشود به نظر می‌رسد كه بد نیست. امروز نسبت به معنای بطالت یك توضیحی می‌دهیم تا جایی كه وقت اقتضاء كند و إن‌شاءاللَه در جلسات بعد، مصادیقی كه ممكن است انسان را به بطالت بكشاند و كیفیت احتراز و اجتناب از آن راه‌ها، برای رفقا و دوستان عرض می‌شود.

 در عبارات بزرگان، همه بزرگان، این مسئله به چشم می‌خورد كه روزگارت را به بطالت نگذران! همه‌ی افراد، در نوشته‌های اولیای خدا، عرفای الهی، اگر مطالعه كنید و ببینید، در اشعار عرفای الهی و اولیای پروردگار و اهل توحید، همه روی این نكته توجه كرده‌اند كه انسان اوقاتش را به بطالت نباید بگذراند. نمی‌گویند گناه نكن، می‌گویند عمرت را به بطالت نگذران. نمی‌گویند قصد قربت داشته باش، می‌گویند

 عمرت را به بطالت نگذران. نمی‌گویند از حرام اجتناب كن، چون آن مسائل برای افراد روشن است. احكام الهی، حرمت، وجوب، كراهت، استحباب، همه‌ی اینها برای افراد روشن است، چه چیزی مخفی است در این مسئله كه این‌قدر بزرگان نسبت به آن تأكید می‌كنند؟ عمرت را به بطالت نگذران! عمرت را به لهو و لعب نگذران! عمرت را به حقیقت بگذران نه به مجاز!

 معنای باطل چیست و معنای حق چیست؟ حق به چه گفته می‌شود و باطل به چه گفته می‌شود؟ در چه مسیری اگر انسان باشد، حق است و در چه مسیری اگر انسان باشد، باطل است؟ آیه شریفه قرآن این مسئله را به خوبی برای ما مشخص می‌كند: ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَه هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الحج، ٦٢ حق فقط اختصاص به پروردگار دارد. أَنَّ اللَه هُوَ الحَقُّ، حق خداست. نمی‌فرماید ملائكه حقند، انبیاء حقند، دنیا حق است، آخرت حق است، بهشت حق است، گرچه همه‌ی اینها حق است؛ ولی حق را منحصر در اللَه می‌كند، ذلِك بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ، خدا حق است. مگر قرار بر این هست كه خدا باطل باشد؟ چه مقصودی خدای متعال از این تعبیر دارد؟ چرا نفرمود راه خدا حق است؟ چرا نفرمود نعمت‌های الهی حق است؟ چرا نفرمود بهشت حق است؟

 مثل این‌كه بعضی‌ها من باب مثال در بعضی از این تعابیر، در آیات قرآن قائل به توجیه هستند. می‌گویند خب این معنا با ذات پروردگار كه سازش ندارد. مثلًا فرض كنید در آیه قرآن هست كه‌ وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَه مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ‌ المائدة، ٦٤ یهود می‌گویند دو دست خدا بسته است. خدا كاری نمی‌تواند انجام بدهد. خدا می‌فرماید كه نه! دست خدا باز است. خب گفته می‌شود كه خدا دست ندارد، پس منظور از این دست اراده و مشیت خداست. یا اینكه می‌گویند: وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا الفجر، ٢٢ در روز قیامت خدا می‌آید و ملائكه صف در صف در روز قیامت حضور پیدا می‌كنند. كدام ملائكه؟ ملائكه‌ای كه تمام اینها در این دنیا یك‌یك، تمام كارهای ما را در آن قوای ملكوتی خودشان به عنوان پرونده نگه داشتند. تمام این‌ها را نگه می‌دارند.

 الان من صحبت می‌كنم. تك‌تك از دوستان مطالب بنده را می‌شنوند. به تعداد هر كدام از ما، هزارها ملك تمام نقاط وجودی و اعمال ما را الان دارند یك به یك ضبط می‌كنند. نگاهی كه شما به من می‌كنید، تفكری كه نسبت به مطالب من دارید، انعكاس و عكس العملی كه از صحبت‌های من در اذهان شما پیدا می‌شود، تمام این‌ها را الان ضبط می‌كنند. حالتی كه من در موقع صحبت الان به خود گرفتم، تا چه قدر نسبت به مطلب حریت و آزادی دارم؟ آیا مطلبی را كه به صلاح من نیست برای شما می‌گویم یا نمی‌گویم؟ آیا در بیان مطلب برای خودم جا می‌گذارم و كتمان می‌كنم یا نه؟ آیا در ادای صحبت، جوری صحبت می‌كنم كه به منافع دنیوی و شخصیت من لطمه بخورد یا نخورد؟ تمام اینها را الان ملائكه در پرونده‌ی من ضبط می‌كنند، در پرونده‌ای كه برای خودشان است. یعنی قوای مجرد ملائكه به واسطه‌ی ضمیر و به واسطه‌ی صور ملكوتی و مثالی كه شخص در این دنیا موجد و مولّد آن صور است، [به آن مسائل دسترسی پیدا می‌كنند و] همه‌ی آن صور در پرونده‌ی ملائكه ثبت است. لذا می‌فرماید: وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا. تمام ملائكه‌ای كه در اینجا پرونده‌ها را در خودشان گرفتند، آنجا حضور پیدا می‌كنند.

 شمای گوینده در وقتی كه داشتی صحبت می‌كردی یك‌دفعه این معنا به نظرت آمد، ولی دیدی چون به فلان جای زندگیت برخورد می‌كند، نگفتی و رد شدی و كلام دیگری گفتی. ای داد بی داد، درست است! شمای شنونده وقتی كه این مطلب را شنیدی، چون این مطلب به خود شما برخورد می‌كرد، آمدی نسبت به توجه به این مطلب گذشتی و به خود نگرفتی، گفتی ببینیم آقا بعد از این چه می‌خواهد بگوید، این هم ثبت است! می‌آورند می‌گویند الان بفرمایید. در ساعت پنج دقیقه به یازده به وقت جدید آنها وقت جدید هم حسابشان است. به وقت جدید اگر ساعت نمی‌دانم جلو باشد، عقب باشد، چون ملائكه وقت جدید را دقیق می‌دانند، دقیق خلاصه می‌دانند شما یك چنین فكری در نظرت پیدا شد، چرا پیدا شد؟ شمای گوینده یك چنین فكری پیدا شد و این جمله را نگفتی، چرا نگفتی؟ چرا خیانت كردی و نگفتی؟ چرا آن چه را كه گفتی، گزیده گفتی و انتخاب كردی؟ و جاء ربك و الملك!

 چنان دقیق است رفقا، چنان دقیق است كه مو لای درزش نمی‌رود. با هیچ برنامه‌ی كامپیوتری هم نمی‌شود خرابش كرد. پرونده‌ای است بسته و مهر. با ساتور و تیشه و دیلم و كلنگ هم نمی‌شود این پرونده را باز كرد، ابدا! چون مجرد است و عالم مجردات است. اینجا می‌شود پرونده‌ها را باز كرد، یك شبیه خونی زد و یك پرونده را از لای پرونده‌ها كشید بیرون و یا یك كاغذهایی درآورد و پرونده‌ها مختومه بشود و امثال ذلك. آنجا نه آقاجان این حرف‌ها نیست! دقیق! این فكر الان برایت اینجا پیدا شد، آن حرف را آنجا زدی، آن تصور را اینجا كردی، آن كار را آنجا كردی.

 خب و جاء ربك و الملك همه می‌آیند. بعد می‌گوییم كه «و جاء»، خب خدا چطور بلند می‌شود و می‌آید؟ می‌گوییم: «جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ» یعنی امر خدا آمد. نه آقاجان! خود خدا می‌آید، خود خدا حضور پیدا می‌كند، خود خدا وجودش را كافر و مومن در روز قیامت [احساس می‌كنند]. الان ما احساس نمی‌كنیم، الان می‌گوییم در این سمت خدایی وجود ندارد، همه افراد هستند، رفقا هستند، دوستان هستند، كجای از این حجم را خدا گرفته؟ ولی در روز قیامت این معنا احساس می‌شود. آنچه كه در این دنیا غافل بودیم و پنهان بود درحالی‌كه ظاهر بود، آن پنهان و خفای خود را در روز قیامت از دست می‌دهد و ظهور پیدا می‌كند. انسان خدا را در كنار خودش احساس می‌كند. وجود خدا را در كنار خود می‌یابد. خدا خودش می‌گوید «وَ جاءَ رَبُّكَ» نه اینكه‌ «جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ». امر پروردگار یعنی چه؟

 یا مثل مطالبی كه مرحوم آقا می‌فرمودند. می‌فرمودند كه: مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَه فَإِنَّ أَجَلَ اللَه لَآتٍ‌ العنكبوت، ٥ كسی كه به دنبال لقاء پروردگار است، بداند كه آن مدت سر خواهد رسید. خب افراد می‌گویند كه خدا كه قابل رؤیت نیست، خدا كه قابل زیارت نیست، پس بنابراین ما اصلًا لقاء اللَه نداریم و دیدن خدا نداریم و این مطالبی كه دراویش و صوفی‌ها و عرفا و اینها می‌گویند، این مطالب اصل ندارد. مقصود از لقاء پروردگار، لقاء نعمت‌های الهی است برای كسی كه می‌خواهد نعمت‌های الهی را ببینید در بهشت و امثال ذلك. نه! اینها همه غلط است. آیه‌ «مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَه» است و آیه قرآن با كسی شوخی ندارد؛ خدا می‌تواند بگوید «من كان‌

 يرجوا لقاء نعم اللَه» ولی نگفته نعمت‌های خدا. دارد «مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَه»، خود خدا.

 در این آیه می‌فرماید: «ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ»؛ حق خداست. یعنی در عالم وجود حق عبارت است از پروردگار، واقع عبارت است از ذات پروردگار. ما حق نیستیم؛ زن حق نیست؛ شوهر حق نیست؛ فرزند حق نیست؛ پدر حق نیست؛ مادر حق نیست؛ شریك حق نیست؛ باغ حق نیست؛ عقار حق نیست؛ منصب حق نیست؛ مال حق نیست؛ هیچ كدام اینها حق نیست. آنچه كه حق است‌ «ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ»! حق فقط خداست.

 خب باطل چیست؟ برای ما باطل را خدا روشن می‌كند. وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ‌ الحج، ٦٢ هر چه غیر از خدا را بخوانی، آن باطل است، هر چه غیر از خدا. به دنبال غیر خدا باشید، آن می‌شود باطل. به دنبال غیر او بگردید، آن می‌شود باطل. به دنبال غیر او ذهن را ببرید، آن می‌شود باطل. توجه را به غیر او منصرف كنید، آن می‌شود باطل. یك ثانیه فرق است. در یك ثانیه انسان عجیب است‌ها از حق می‌افتد به باطل و از باطل می‌افتد به حق. فكر می‌كند، درست فكر می‌كند، درست فكر می‌كند، یك مرتبه در یك ثانیه.

 یك وقت در خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بودیم و ایشان صحبت می‌كردند. یكی از دوستان ما نسبت به مطالبی كه ایشان می‌فرمودند راجع به یك جریانی كه باید این كار را انجام بدهید و این كار را انجام بدهید و در این مسیر [حركت كنید، به ذهنش فكری خطور كرده بود]. راجع به طبع كتاب‌هایشان بود و مطالبی كه در ترتیب طبع كتاب‌ها بود. خب این شخص در یك چنین فكری بود، البته بعد او به من گفت این مسئله را. می‌گفت من همین‌طور كه داشتم فكر می‌كردم این كارها را بكنیم، یك‌مرتبه به نظرم رسید برای تسهیل در این كار پیش فلان شخص برویم و یك واسطه‌ای قرار بدهیم. تا این [مطلب خطور كرد]، یك‌دفعه آقا فرمودند پیش هیچ كس هم نمی‌روید.

 ببینید یك ثانیه! یعنی پیگیری كردن و دنبال كردن و رفتن باید برای خدا باشد، واسطه یعنی چه؟ آن كار را برایمان بكند یعنی چه؟ روابط را پیدا بكنیم یعنی چه؟ این كار جزو كارهایی نیست كه دنبال روابط باشد. این مسائل مثل بقیه‌ی چیزها نیست كه برای انجام آن به هر حیله و هر راهی انسان دست بزند و اقدام بكند. این مسیر این است. اگر از این راه درست شد شد، وگرنه رابطه بی‌رابطه مطلقا، تا صد سال دیگر این كتاب چاپ نشود، ابدا یك كلمه نباید گفته بشود، یك ثانیه. یعنی یك ثانیه همین كه آن فكر از آن مسیر برگشت، برگشت به دنیا. برویم پیش فلان شخص و آن جلو بیاندازد؛ با این چیست؟ مخالف است، چون این طریق حق هست. یك‌دفعه عقربه می‌آید به این سمت، تا عقربه آمد به این سمت، خب ولی خدا كه می‌فهمد، می‌گوید دست نگه دار، هیچ كجا نمی‌روید، شد شد، نشد نشد!

 وَ أَنَّ ما یدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ، هر چه غیر از خدا باشد، باطل است. ببینید یك ثانیه ها، یك نیت ها، گرچه آن نیت همان‌طوری كه عرض كردم در راستای سرقت و دزدی و رشوه نیست، ولی در راستای چیست؟ در راستای تحقیق و در راستای انجام همین امور الهی است. ولی امور الهی باید تا وقتی كه خدا در او هست به او پرداخت، همین كه می‌خواهد فاصله بگیرد دیگر آن امر، امر الهی نیست. می‌شود مثل سایر چیزهای دیگر، دیگر این كتاب می‌شود روزنامه، این كتاب دیگر می‌شود ژورنال، این كتاب می‌شود مجله، این‌

 تبلیغ می‌شود برای مسائل دنیا، این منبر دیگر می‌شود تریبون و فقط چهره‌اش عوض شده است. آن مسائل پشت تریبون است، این مطالب چیست؟ بالای منبر است؛ هیچ تفاوت نمی‌كند، یكی است.

 وَ أَنَّ ما یدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ؛ هر چه كه غیر از خدا باشد آن می‌شود باطل. پس خدا می‌شود حق، ذات پروردگار می‌شود حق، نه راه او كه حق عبارت شود از راه او؛ گرچه راه او حق است. راجع به آیه شریفه كه‌ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ‌ الفاتحة، ٦ روایت داریم كه فرمودند صراط مستقیم چه صراطی است؟ ما را در صراط مستقیم خدایا هدایت كن. امام علیه‌السّلام می‌فرماید: «صراط علی حق نمسكه»[[2]](#footnote-2) می‌فرماید كه شأن نزول در این آیه این فقره است. صراط علی صراط حق است و باید به این صراط تمسك كرد. این معنا معنای چیست؟ معنای اهدنا الصراط المستقیم است. ولی این صراط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام كی حق است؟ وقتی‌كه حقیقت أمیرالمؤمنین در این صراط لحاظ بشود. نه اینكه اسماً بگوییم أمیرالمؤمنین و بعد هم در خلاف مسیر أمیرالمؤمنین بیاییم به جنگ ولایت و به جنگ عرفان و به جنگ توحید برخیزیم. این صراط، صراط شیطان و ابلیس است نه صراط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام.

 صراط أمیرالمؤمنین، صراط آسید احمد كربلایی است؛ صراط آسید حسن مسقطی است؛ صراط مرحوم قاضی است؛ صراط مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی است؛ صراط مرحوم شیخ محمد بهاری است؛ مرحوم سید محمد سعید حبوبی است. این بزرگان است. اینها هستند كه حقیقت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام را دریافتند و در كارشان و در عملشان و در درسشان، وقتی‌كه بسم اللَه را شروع میكنند، فقط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ذهنشان است، تا وقتی می‌گویند و السلام علیكم و رحمة اللَه و بركاته. وقتی‌كه نماز می‌خوانند، در نماز جماعتشان با یاد أمیرالمؤمنین نماز می‌خوانند و بعد با یاد او تمام می‌كنند.

 این نماز با آن نمازی كه یك ربع به آفتاب در صحن أمیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام انعقاد پیدا می‌شود، یكی است؟ یك ربع به آفتاب، بیست دقیقه به آفتاب، یكی است؟ آن وقت ما می‌گوییم دنبال أمیرالمؤمنین و دنبال ابقای حوزه هستیم. حوزه را نگه داریم! كدام حوزه؟ كدام حوزه؟ حوزه‌ای كه سردمدارانش این گونه افراد باشند؟ این راه، راه أمیرالمؤمنین است یا راه أمیرالمؤمنین این است كه این نماز را در اول طلوع فجر بخوان، چه به جماعت چه به غیر جماعت؛ گور پدر افراد نیایند به نماز جماعتت. گور پدر افراد كه بخواهند بگویند كه آقا صبر كن و فلان. این حرف‌ها یعنی چه؟! آقا می‌خواهند بعضی‌ها به شما اقتدا كنند، غلط می‌كنند اقتدا كنند. آقا و آقا نداریم، بلند شوید بروید به این آقا اقتدا كنید. نماز اول وقت را شما ترك می‌كنید به خاطر اینكه بهانه بیاورید كه یك عده می‌خواهند به ایشان اقتدا كنند، بی‌خود می‌كنید. یا اینكه صبر كنید كه مردم از توی خانه‌هایشان بخواهند بیرون بیایند، بلكه مردم بخواهند كه بعد از طلوع آفتاب به نماز بپردازند.

 وقتی‌كه أمیرالمؤمنین می‌آید خودش در اول طلوع فجر اذان می‌گوید و نماز می‌خواند، به چه حقی آن كسی كه خود را دنباله روی علی علیه‌السّلام می‌داند باید نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب نماز بخواند؟ برای‌

 چه؟ آن امامت جماعت در كمر بنده و امثال بنده بخواهد بخورد كه بر خلاف مسیر أمیرالمؤمنین باشد. این چه امامت جماعتی است؟ ولی مرحوم قاضی چه می‌گوید؟ می‌گوید اول وقت نماز بخوان. مردم آمدند، نیامدند نیامدند. خدا چه گفته است؟ خدا در اینجا چه گفته است؟ گفته صبر كن تا مومنین جمع شوند؟! صبر كنید تا مأمومین حضور پیدا كنند؟! ولو اینكه از نماز تأخیر بیافتد؟ خدا گفته اول وقت بگو اللَه اكبر، پشت سرت یك نفر هم می‌خواهد نباشد، نباشد، به جهنم. یك نفر هم می‌خواهد نباشد. كدام را أمیرالمؤمنین فرمود؟ أمیرالمؤمنین خودش برای نماز صبر می‌كرد تا همه‌ی اهل كوفه بیایند در مسجد كوفه؟ این‌طوری بود؟ اگر بود بسیار خب ما هم هستیم. یا نه می‌آمد اذان می‌گفت و می‌رفت دو ركعت نماز نافله می‌خواند و بعد می‌گفت اللَه اكبر، یك نفر بود بود، اگر صد هزار نفر هم بود، ما نماز را می‌خوانیم. چرا ما بخواهیم دنبال مردم باشیم، چرا مردم نباید دنبال ما باشند! چه كسی گفته؟ صبر كنید یعنی چه؟ صبر كنید یعنی چه؟

 مرحوم آقا در زمان حیات خودشان به یك نفر فرمودند كه آقا موقع نماز، باید دكان را تعطیل كرد و باید به نماز برخواست. درست یادم هست، درست یادم هست، آن شخص در نزدیكی مسجد خرازی داشت. روز عید غدیر بود، مرحوم آقا آمدند برای نماز با اینكه تأكید كرده بودند آقا امروز را شما از دست ندهید آمدند برای نماز، نماز ظهر را كه خواندند، نماز عصر را هم خواندند. وقتی‌كه من داشتم می‌آمدم بیرون، دیدم این شخص در وضوخانه مسجد دارد وضو می‌گیرد و دارد در سرش می‌زند ای داد بی‌داد! دیدی این دنیا، ما را امروز از نماز روز عید غدیر و نماز آقا محروم كرد. بفرمایید! بفرمایید! این هم نتیجه دنیا. حالا آقا بیاید به خاطر این شخص نیم ساعت نمازش را به تأخیر بیاندازد تا اینكه ایشان مشتری‌ها را جواب بدهد و پاسخگو باشد، این‌ها معنا ندارد.

 وَ أَنَّ ما یدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ یعنی این! یعنی موقع نماز كه داری مشتری را راه می‌اندازی باطل است؛ تمام شد و رفت. موقع ذكر كه می‌خواهی به كار دیگری بپردازی باطل است، تمام شد. برای انجام این كار اگر غیر خدا را به خاطر مصالح در نظر گرفتی، غیر خدا می‌شود «يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ». غیر از خدا را خواستن، او باطل است؛ تمام شد و رفت.

 و صحبت در این است كه باطل نمی‌ماند. دلیلش این است كه می‌آییم و در سرمان میزنیم ای داد بی‌داد، سر چه؟ سر اینكه هزار تومان حالا در آن روز گیرمان آمد. واقعاً چقدر انسان باید بدبخت و بی‌چاره باشد كه این حقایق را به این مفتی و مجانی در اختیار انسان قرار دادند، انسان رها كند و بیاید به مسائل دیگر بپردازد. همین طوری راحت، راحت در اختیار ما قرار داده‌اند كه حق این است و باطل این است.

 بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: «ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ»؛ حق عبارت است از خدا، «وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ»؛ هر چه كه غیر از خداست می‌شود باطل، هر چه كه غیر از خدا انسان بخواهد و هر چه كه غیر از خدا انسان طلب كند. این معنا معنای حق و معنای باطل به صورت خیلی مختصر و فشرده بود.

 إن‌شاءاللَه در جلسه‌ی آینده كیفیت تطبیق خدا و رضای الهی در افعال و كردار و كیفیت اجتناب از باطل كه باطل به چه صورت‌هایی در می‌آید را، توضیح خواهیم داد. واقعاً عجیب است آیه شریفه، دیگر به خوبی این معنا را روشن می‌كند. در یك آیه می‌فرماید: وَ قَدِمْنا إِلى‌ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً الفرقان، ٢٣ هر عملی‌

 را كه اینها در این دنیا انجام دادند ما همه را در این عالم قیامت عرضه می‌داریم، همه را نشان می‌دهیم، حالا كه آوردیم نشان دادیم، فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً، همه اینها را مانند پنبه زده شده در هوا پخش می‌كنیم و از بین می‌بریم و اثری از این‌ها را در روز قیامت برای اینها باقی نمی‌گذاریم. تمام كارهایی كه این‌ها در این دنیا انجام دادند [را از بین می‌بریم‌]، راجع به مجرمین‌ها! این آیه همان طوری كه بزرگان می‌فرمودند واقعاً از آن آیاتی است كه بند بند انسان را جدا می‌كند. این معنای وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُورا چیست؟ یعنی آن اموالی را كه ما در این دنیا سرقت كردیم، اینها را در روز قیامت می‌آوریم؟ خب این اصلًا جای برای عرضه نیست. آن دروغ‌هایی را كه ما در این دنیا گفتیم، آنها را می‌آوریم؟ آیا قمار كه در این دنیا كردیم، آن قمار را می‌آوریم؟ نعوذ باللَه گناهان و محرماتی را كه در این دنیا مرتكب شدیم، آنها را داریم می‌آوریم؟ این است معنا؟ خب این كه هباءً منثورا ندارد، این كه از اول حسابش پاك است.

 این آیه چه را می‌خواهد بفرماید؟ این آیه می‌خواهد به ما هشدار بدهد كارهایی را كه در این دنیا تو خیر می‌پنداشتی و صورت ظاهرِ موجّه دارد و عملی است كه به حسب ظاهر در میزان عمل می‌تواند این عمل قرار بگیرد، ما این‌ها را در روز قیامت می‌آوریم و پنبه‌اش را چنان می‌زنیم كه اثری از آن عمل باقی نماند. چرا باقی نماند؟ چون باطل بوده است. ظاهرش موجّه است، ظاهرش نماز است، ولی در روز قیامت پنبه این نماز را می‌زنیم، هباءً منثورا می‌كنیم. ظاهرش تبلیغ دین بوده است، ولی در روز قیامت این تبلیغ را تبلیغ شیطان قلمداد می‌كنیم. ظاهر این عمل برای خدا بوده است، این عمل برای خدمت به مردم بوده است، برای صحت و سلامتی مردم بوده است، برای رفاه و آسایش مردم بوده است، ولی آن عمل را در روز قیامت می‌آوریم و باطن آن عمل را نشانت می‌دهیم و وقتی دیدی؛ هباءً منثورا می‌كنیم. انسان می‌ماند تك و تنها، هیچی دیگر برایش نمی‌ماند. من در این دنیا این‌قدر زحمت كشیدم، این‌قدر به مردم خدمت كردم، این‌قدر معالجه كردم، این‌قدر تبلیغ كردم، در همه‌ی فنون، این كار را كردم، این مسئله را انجام دادم، اما وقتی‌كه در آن دنیا می‌رود می‌بیند هیچ خبری نیست.

 وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُ‌ الأعراف، ٨ وزن و میزان در روز قیامت بر حق است. یعنی چه؟ به انضمام آن آیه دیگر می‌فرماید: «ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ» مشخص می‌شود در میزان ما آن عملی حق است كه آن عمل، خدا باشد. آن عملی در میزان مورد نظر است كه در آن عمل خدا قرار بگیرد.

 حالا یك سوالی می‌كنم از رفقا، آدم عاقل می‌آید در این دنیا خودش را خسته كند، خودش را گرفتار كند، پدر خودش را در بیاورد، آن دنیا هم همه كارهایش هباءً منثورا بشود؟ این كار را كه نمی‌كند. پس یا انسان اصلًا نكند كه اقلًا نگویند آنجا هباءً منثورا، یا اگر انسان می‌خواهد كاری را انجام بدهد، درست انجام بدهد. یك خرده در اطرافش فكر كند در حین عمل، هی خودش را تست كند به قول آقایان، هی خودش را محك بزند. در وقتی‌كه صحبت می‌كند، در وقتی‌كه با مریض‌ها برخورد می‌كند، در وقتی‌كه در یك سازمانی و اداره‌ای با افرادش برخورد می‌كند، در وقتی‌كه در محیط خانواده با افراد خانواده برخورد می‌كند، در وقتی‌كه با

 كارهای خودش برخورد می‌كند، دائماً نباید از آن نقاط مخفی كه در درون ما قرار دارد و از همان نقاط ضربه وارد می‌شود بر نیات و افكار و ضمائر ما، غافل باشد. دائماً در مقام تغییر و تحول و محك زدن باشد.

 دیگر وقت گذشته و إن‌شاءاللَه به نظر می‌رسد امروز یك قدری مطلب شاید با روزهای دیگر تفاوت داشت. و إن‌شاءاللَه تتمه‌ی مسئله راجع به كیفیت شناخت حق و كیفیت شناخت باطل و اینكه چگونه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند انسان ایام خود را به بطالت نباید بگذراند و دستور اولیای الهی برای این مطلب چیست، برای فرصت دیگر.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. الكافى، ج ٣، ص ٢١٧: عن أبى‏جعفر عليه‏السلام قال: يصنع لأهل الميّت مأتمٌ ثلاثة أيامٍ من يوم ماتَ. [↑](#footnote-ref-1)
2. تفسير الآلوسى، ج ١، ص ٣٦. [↑](#footnote-ref-2)